

زمانی که زشتی در پوشش اخلاق ستایش می‌شود

این درست است که نیکی یا بدی در هر عقیده یا اندیشه‌ای نسبی است و بخشی از هر کدام می‌تواند از نگرشی زیبا و همان بخش از نگرشی دیگر زشت جلوه کند. ولی این درست نیست که انسان باید هر عقیده یا اندیشه‌ای را بپذیرد و با آن خو کند چون بخشی از آن عقیده یا اندیشه خوب است. این پندار هم درست نیست که پدیده‌ی نیکی به عقیده‌ای چسبیده است و کسی که نیکی را ستایش می‌کند باید به عقیده‌ای ایمان بیاورد. کسی که پدیده‌ای را نیکو یا زشت می‌داند بدون داشتن ایمان به عقیده‌ای هم می‌تواند نیکویی یا زشتی آن پدیده را در بینش خود بگنجاند. مانند کسی که راستی را دوست دارد او باید راستکار باشد و نیازی ندارد که راستی و کژی را با عقیده‌ای بسنجد. کسی که گمان می‌کند که از کژی بیزار است ولی پدیده‌ی کژی را با معیار عقیده‌اش می‌سنجد او از کژی و دروغ‌های معیار سنجش خود بی‌خبر می‌ماند. برای یک اندیشمند دشوارترین گام آن است که نخست راستی و درستی معیارهای اندیشه‌ی خود را بسنجد. راستی و درستی یک اندیشه هم جاودانه نیستند چون ارزشهای جامعه در هر زمان و مکانی یکسان نمی‌مانند.

برخی می‌پندارند که داشتن عقیده‌های مذهبی پدیده‌های اخلاقی را در جامعه نگهداری می‌کند. در این پندارهای خام روند پدیده‌های جهان و نیازهای مردم را یکنواخت می‌دانند. از این گذشته گمان می‌برند که اخلاق و ضد اخلاق هم مانند عقیده‌ای سخت شده و در خور شناسایی همگان است. ولی پدیده‌ی اخلاق در هر عقیده‌ای چهره‌های گوناگونی پیدا می‌کند زیرا هر عقیده آن اخلاق ویژه‌ای را، که خود بر آن بنا شده است، در ذهن مردم زیبا جلوه‌گر می‌سازد نه آن نیکویی‌هایی که در سرشت انسان هستند یا مردم به آنها نیاز دارند. بسان اینکه مردم خواستار این هستند که در آسایش زندگی کنند یعنی بدون ترس از تبهکارانی که سامان مردمی را به هم می‌زنند. عقیده‌های مذهبی که حاکم بر ذهن مردم شده‌اند می‌کوشند که ستمکاری را، با نام توانایی، در ویژگی‌های خدایی بگنجانند تا پیوسته مردم، از ترس نیرویی قهار، که در ذهن مردم جای گرفته است، دست به تبهکاری نزنند.

با اشاره‌ی کوتاهی به بنیادهای اخلاقی اسلام این دیدگاه را روشن می‌کنیم. براساس این عقیده انسان مخلوق الله است و بدون راهنمایی رسول الله گمراه می‌شود. این انسان بدبخت باید پیوسته الله را عبادت کند، نماز را برپا دارد، زکوت بدهد و در راه الله جهاد کند. او برای کرده‌ها و ناکرده‌های خودسرانه مجازات می‌شود. الله صاحب همه چیز، قدرتمند و قهار است که برای هر سرپیچی از او امرش غضبناک می‌شود و عذاب‌های عظیمی را به مردم وعده می‌دهد. عبادت و خاکساری در برابر الله بن‌مایه‌ی سرافرازی در انسان را نابود می‌کند، انسان را با خوی چاپلوسی و فروتنی پرورش می‌دهد. پرداخت زکوت نه تنها فریبکاری و گدا پروری است بلکه وجدان شرم‌منده، از سخت‌دلی، در انسان را به خواب می‌کند چون با پرداخت پول می‌توان خود را از هر تبهکاری یا جنایتی پاک ساخت. خوی درندگی، در جهاد که کشتن و غارت دگراندیشان است، در مسلمان پرورش داده می‌شود حتا اگر مسلمانی در جهاد شرکت نداشته باشد کشتن نامسلمانان را وظیفه‌ی خود می‌داند و از این کردار ننگ ندارد. مبارک‌ترین روز مسلماناتان جهان روزی است که سدها هزار گوسفند و گاو را سر می‌برند و آن روز را عید قربان می‌نامند. چگونه می‌تواند کسی باور داشته باشد که در انبوه این خشونت‌ها اخلاق پسندیده‌ای به وجود می‌آید.

اگر انسان نگاهی به قوانین مجازات اسلامی ببیند از خوی درندگی که در چنین قانون‌هایی نمایان است شرمسار می‌شود، البته اگر از دیدگاه انسانی نگاه کند. در این احکام برای برپاداشتن اخلاق‌های اجتماعی مجازات‌هایی را پیش‌بینی می‌کنند که حتا در خوی جانوران درنده هم یافت نمی‌شوند. تازیانه زدن، از خانمان دور ساختن، بریدن دست راست و پای چپ، بریدن دست چپ و پای راست، به صلیب کشیدن، سنگسار کردن، به دار آویختن، تیرباران کردن از احکامی هستند که به کردار در حکومت اسلامی قانونی بشمار می‌آیند و هر مسلمان با ایمان باید چنین خشونت‌هایی را بپسندد. در این عقیده برای ترساندن کسانی از دزدی کردن بریدن دست و پای انسان را با تبر اخلاقی و عدالت الاهی می‌نامند. آیا برای برپاداشتن اخلاق اجتماعی نیاز است که انسانی به آنگونه برانگیخته شود که بی‌شرماته جان

انسان دیگری را بگیرد. آیا کشتن خویشان به دست مردی که به خلافکاری زنش، دخترش یا خواهرش گمان می‌برد، کرداری است پسندیده. می‌بینیم که اینگونه جانستانی در اخلاق اسلامی کاری است پس افتخارآمیز و مردی که چنین خشونت‌نا داشته باشد سرزنش و حتا مجازات می‌شود. (به مجازات دیوث، در قوانین مجازات اسلامی، بنگرید).

مردم مسلمان با خودفریبی، برای گسترش اخلاق و عدالت اسلامی، نیکویی‌های سرشت بشر را در خود می‌سوزانند. آنها انسانیت را در اجرای احکام مردم‌سنج اسلام می‌بینند یعنی در این عقیده‌ها اندک اخلاقی، که ضد منش و ضد سرشت انسان است، وجدان آگاه اجتماع را خشک می‌کند و به کردار خشونت‌های دینی معیار سنجش اخلاق جامعه می‌شوند.

نیکی یا بدی از پدیده‌هایی هستند که در بینش جامعه سنجیده و ارزشیابی می‌شوند. با وجود اینکه اندازه‌های سنجش به بینش انسان از جهان هستی بستگی دارند ولی انگیزه‌های انسان، که او را به سوی پدیده‌ای می‌کشد یا از پدیده‌ای دور می‌کند، بیشتر از سرشت انسان نیرو می‌گیرند. مانند کشش جانداران ماده و نر به سوی یکدیگر، که در سرشت زن و مرد هم هست، این کشش از معیارهای یک عقیده پیروی نمی‌کند ولی این نیروی کشش در عقیده‌های گوناگون زیبا یا زشت شمرده می‌شود. مردمی که به عقیده‌ای ایمان می‌آورند براساس معیارهای آن عقیده می‌پذیرند که آمیزش زن با مرد زشت یا زیبا ست. این کسان از خرد، خو و سرشت خود این پدیده را ارزشیابی نمی‌کنند ولی با وجودیکه این کسان از خرد و اندیشه‌ی خود بریده شده‌اند، آنها نمی‌توانند از سرشت خود جدا باشند. آنها یا همواره از انگیزه‌ی درونی خود پیروی یا انگیزه‌ی سرشت خود را سرکوب می‌کنند. به هر روی، در عقیده‌های دینی مانند اسلام، آمیزش آزاد برای زن و مرد جرم شناخته می‌شود. از آنجا که انگیزه‌ی کشش میان زن و مرد راز هستی و گسترش انسان در جهان است این است که همه‌ی مسلمانان خواه ناخواه خود را گناه کار می‌پندارند و از برانگیختن شادی‌های درون خود شرمسار می‌شوند. می‌بینیم که سخن‌سرایان این کشش درون خود را سرکشی و دیوانگی‌ی دل می‌نامند و می‌پندارند که دنیا و آخرت را در بهای پیروی از سرشت خود از دست می‌دهند ولی از هوشمندی خود را دیوانه می‌خوانند تا به تازیانه‌ی تکفیر گرفتار نشوند.

چون ما نمی‌توانیم، با معیارهای جامعه‌ی امروز، بن‌سرشت پیوند زن و مرد را به درستی بررسی کنیم این است که من در این بخش به پدیده و سامان اخلاقی این پیوند اشاره می‌کنم. از این روی باید، تا اندازه‌ای بی‌پرده سخن بگویم، کلمه‌ها را نزدیک به کارکرد پدیده‌ها برگزینم تا هسته‌ی گفتار روشن شود. از بکار بردن کلمه‌هایی که شایسته‌ی بانوان نیستند شرمنده هستم و پوزش می‌خواهم.

در اجتماع ایران، یا هر اجتماع اسلامی دیگر زن، یا دستکم بخش زیبایی و زنانگی این انسان ماده، جاندار است مصرفی که، با همه‌ی خودفریبی اجتماع، به راستی انسانی آزاد نیست. صاحب یا ارباب او ولایت و سرپرست زن را در دست دارد، یعنی اختیار خوداندیشی از زنان گرفته شده است. زن، تا پیش از آنکه به مردی سپرده شود، پدر، بردار بزرگتر یا مردی که ولایت او را دارد زن را سرپرستی می‌کنند یعنی یک زن ۴۰ ساله که مردی ندارد صغیر است و نیاز به ولایت مردی دارد و اجازه ندارد که آزادانه با مردی ازدواج کند. پس از ازدواج فرمانروای او مردی است که بهای او را پرداخته و تا زمانی، که با آن مبلغ در عقد گفته شده، زن در تصرف آن مردی است.

عقد ازدواج، پیمانی است که در آن، زن خود را در بهای مبلغی معلوم برای مدتی معلوم یا دایم در تصرف مردی می‌گذارد. از احکام مهریه، که در اسلام مفهوم اجرت را دارد، می‌توان دانست که این مبلغ بهای همخوابگی، تصرف زن، از سوی مرد نامبرده است. البته زنان ایران می‌پندارند که آنها همسری را برای خود برمی‌گزینند ولی اگر ما گوش‌هایمان را نبندیم می‌شنویم که آخوند، به عربی، از زن می‌پرسد: آیا به من وکالت می‌دهید که شما را با این مبلغ در این مدت برای بغل خوابی به این مرد .. واگذار کنم. با گفتن بله، این ضعیفه دستکم بیشتر آزادی‌های خود را، به ویژه آن بخشی که به شادمانی درونی و شگفتی زنانگی او بستگی دارد، به مرد خریدار واگذار می‌کند. در این عقد اسلامی، یعنی پیمان زن فروشی، حتا به زن گفته نمی‌شود که با گفتن این بله، او چه وظیفه‌هایی را پذیرفته است. مانند اینکه اگر او اندکی پای خود را از مرزهای تنگ این عقد فراتر بگذارد گناهکار است و به سختی مجازات

می‌شود.

اگر بتوانیم در آیین‌های واقعیت به سیمای اخلاقی خود نگاه کنیم می‌بینیم که این خرید و فروش با دلالتی آخوند معیار اخلاق اجتماع ما شده است. از این روی ما آمیزش آزادانه‌ی زن و مرد را که ویرای تصرف کردن زن باشد کرداری خلاف اخلاق و زشت می‌شماریم. با زبانی دیگر در بینش آلوده شده‌ی ما زشتی پسندیده و راستی ناپسند می‌نماید. درست است که بیشتر ایرانیان خواهان همسر شدن زن و مرد هستند ولی چون بی‌دادگری معیارهای اخلاقی اجتماع را ساختار شده است این ستمکاری، برای اجتماع، نه تنها تن‌فروشی و دربردی زنان را به همراه آورده بلکه بی‌مهری و خشونت را در جامعه قانونی نشان داده است. مردم در ذهن خود آمیزش آزاد زن و مرد جرم و در خور مجازات می‌دانند. اگرچه بیشترین کسان سنگسار را کرداری ننگین می‌شمارند ولی مجازات کردن زنی را، که به دلخواه با مردی به جز شوهرش نزدیکی داشته باشد، عدالت می‌پندارند. آنها از پرداخت کردن و گرفتن پول، خریدن و فروختن برای همخوابگی ننگی ندارند، اگر دلال این معامله آخوند باشد. آنها حق تصرف و مصرف شدن زنان را پذیرفته‌اند ولی آمادگی ندارند که به ماهیت این کردار اندیشه کنند.

برگردیم به هسته‌ی سخن: آیا برای پرورش پدیده‌های اخلاقی به داشتن عقیده‌ای دینی نیاز داریم. انسان ده‌ها و شاید سدها هزار سال پیش از پیدایش دین در روی زمین می‌زیسته است. حقوق انسانی با آنها زاینده شده بود، آنها از انگیزه‌های درون و بیداری خرد خود پیروی می‌کرده‌اند، نیازی نداشتند که کسی برای آنها زیبایی و زشتی، خوبی و بدی را تعیین کند. با پیدایش زورورزان و حکمرانان مردم به پذیرفتن معیارهایی که بیشتر بر ضد سرشت انسان بوده‌اند مجبور شده‌اند. پدیده‌ای که بر ضد سرشت یا آگاهی مردم نباشد در خود مردم پرورش می‌یابد و نیاز به کسی نیست که برای مردم خواسته‌های آنها را بشمارد.

اگر مردمی بدانند که با پدیده‌های هستی پیوند دارند آن مردم پدیده‌هایی که هستی خود را در آنها می‌بینند آلوده نمی‌کنند. تازیانه‌ی قانون برای کسانی است که به درستی مفهوم این پیوند را نمی‌شناسند. اگر کسی تنها از ترس تازیانه‌ی قانون زمین را آلوده نمی‌کند او مفهوم پاک نگهداشتن زمین را نفهمیده ولی مجازات قانون را پذیرفته است او از ترس خشم ناپسند قانون از کردار خود چشم می‌پوشد ولی زشتی ستم‌کردن را در کردار خود نمی‌بیند.

جامعه‌ای که آگاهی داشته باشد نیاز به زور قانون و ترس از مجازات ندارد. اکنون در کشورهای اروپایی، که انبوهی از مردمان گوناگون به آنها وارد شده‌اند، می‌بینیم که قانون‌های سخت‌تری و آزادی‌های کمتری برای همگان ساخته می‌شوند. برای آنکه برخی از تازه واردان به این کشورها با پیوندهای اجتماعی، که به بینش راستکاری بستگی دارند، آشنایی نداشته‌اند. این سخت‌گیری‌های قانونی از خوی انسانی و منش‌های نیک مردم می‌کاهد و زندگی آنها را دشوار می‌سازد. مردم کم‌کم از زشتی بد کرداری آزرده نمی‌شوند چون بدمنشی را در سرشت خود می‌پندارند آنها خشونت‌های قانونی در خور ستایش می‌دانند تا بتوانند کسانی را از تبهکاری بازدارند. قانون‌های خشونت ستمی بر ستم ستمکار می‌افزاید و مردم را به خشونت پروری وادار می‌کند.

بریدن دست و پای دزد، ترس بیشتری، نه آگاهی و شناخت بیشتری، در دزد ایجاد می‌کند از این کردار زشت شاید سیمای پدیده‌ی دزدی اندکی دگرگون شود ولی ریشه‌ی دزدی کنده نمی‌شود. اینگونه مجازات، که انسانی را برای بریدن دست انسان دیگری بگمارد، منش و خوی انسان را پست‌تر از خوی درندگان تربیت می‌کند. کسی که به دارایی دیگران دست‌درازی می‌کند زشتی این کردار را نمی‌شناسد ولی کسانی که به بریدن دست انسانی دست می‌برند انسانیت را نمی‌شناسند. اگر اخلاق جامعه در ترس و خشم پرورده شود ساختار آن اخلاق هم از ترس و خشم است.

کسانی که دزدی را نکوهش می‌کنند و خشم خود را در جدا ساختن بخش‌های پیکر انسان نشان می‌دهند توانایی نخواهند داشت که نیکویی را به مردم بیاموزند. مردمی که دور از انسانیت پرورده شوند معیارها و قانون‌های آنها هم دور از انسانیت ساخته می‌شوند. در اجتماع جانوران درنده می‌بینیم که درنده‌ای جانور دیگری را شکار می‌کند تا

خود زنده بماند ولی، هرگز دیده نشده است که گرگ، شیر، ببر یا کفتاری برای نشان دادن زورمندی خود دست و پای جانور دیگری را بکند یا شکاری را بدار بیاویزد یا به بسان مجازات‌های اسلامی به صلیب بکشد. بنا براین نمی‌توان گمان برد که مردم آزاده می‌توانند منشی پست‌تر و کرداری زشت‌تر از اخلاقی داشته باشند که امروز در جامعه‌ی ایران عدالت نامیده می‌شود. اخلاقی که در قوانین مجازات اسلامی پدیدار می‌شود، اخلاقی است بر ضد سرشت انسان و منش راستکاران. این قانون‌ها ناخودآگاه از مردم مهربان انسان‌های ستمکار و خشمگین می‌سازند. ببینیم سعدی که می‌گوید "بنی آدم اعضای یکدیگرند" چگونه او سلطانی را اندرز می‌دهد:

امروز بکش که می‌توان کشت
مگذار که زه کند کمان را
کآتش چو بلند شد جهان سوخت
دشمن که به تیر می‌توان دوخت

این چندان مهم نیست که امروز حکومت اسلامی تا چه اندازه توانایی دارد که قوانین مجازات اسلامی را اجرا کند مهم این است که مردم به شریعتی ایمان دارند که از این خشونت‌ها ساختار یافته است یعنی معیار سنجش عدالت در ذهن این مردم از خشم و غضب است.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>